

مرور اعترافات قاتلانی که مدعی بودند به دستور
صدایی در مغزشان مرتکب قتل شده‌اند

نحوای قتل

قاتلان برای ارتکاب قتل بهانه‌های مختلفی دارند. خشم آنی بر سر موضوعات پیش پا افتاده یا مهم، کینه و کدورت چندین و چند ساله، جدایی از همسر، اختلافات مالی، ارثیه و موضوعات ناموسی تنها چند نمونه از دلایلی است که باعث می‌شود برخی افراد دست‌شان را به خون انسان‌های دیگر آلوده کنند. در این بین امانوع دیگری از قتل وجود دارد که در آن قاتل مدعی است صدایی در مغزش به او دستور می‌دهد تا همسر، فرزند یا فرد دیگری را به قتل برساند که البته تأیید روانی بودن یا نبودن قاتل به عهده پزشکی قانونی است. در داغ این هفته پرونده تعدادی از قاتلانی که مدعی هستند تحت تأثیر صدا مرتکب قتل شده‌اند را مرور کرده‌ایم.

لیلا حسین زاده
تپش

قتل برادر با صدای ناشناس

«صدای دوستان برادرم در گوشم می‌پیچید که به من دستور می‌دادند برادرم را بکشم. من هم چاقو را برداشتم و با آن به بدن برادرم ضربه زدم.» اینها جملات و دفاعیات مردی میانسال است که برادر ناتوان جسمی‌اش را در جنوب تهران با ضربات چاقو به قتل رساند.

رسیدگی به پرونده قتل مرد معلول سال گذشته در دستور کار پلیس قرار گرفت. پس از گزارش قتل به پلیس، گروهی از ماموران با حضور در محل قتل با جسد مرد جوانی روبه‌رو شدند که با چاقو به قتل رسیده بود. برادر مقتول که در صحنه قتل حضور داشت، همان‌جا به قتل اعتراف کرد و گفت: چون دوستان برادرش او را به فساد کشانده و می‌خواستند او مشروب بخورد، من هم با برادرم درگیر شدم و او را با سه ضربه چاقو کشتم.

با تکمیل تحقیقات، پرونده قتل مرد معلول به دادگاه کیفری یک تهران ارسال شد که در جلسه پدر و مادر مقتول اعلام گذشت کردند و گفتند از پسرشان هیچ شکایتی ندارند. اما ماجرا چه بود؟ قاتل میانسال در اعترافات خود گفت: «تاخیر در تولد باعث بروز عارضه مغزی در برادرم شد و به دلیل همین عارضه نتوانست درس بخواند و از ادامه تحصیل منصرف شد. با بالاتر رفتن سن، مشکلات برادرم اضافه شد و برای ما هم مشکلاتی ایجاد می‌کرد. خانه پدری‌ام در جنوب شهر است و مدتی پیش فهمیدم پشت خانه پدرم مرکز فساد است که برادرم به آنجا رفت و آمد داشته و باعث فساد اخلاقی او شده بود.»

مرد میانسال ادعا می‌کرد چندین بار به برادرش تذکر داده اما مرد معلول توجهی به حرف‌های او نداشته است. روز قتل، مرد معلول به خانه آمد تا به روال همیشه مشروب بخورد. برادر بزرگ‌تر که همان روز در خانه بود می‌گوید سعی کرده جلوی او را بگیرد؛ ولی او گلولی برادر بزرگ‌ترش را گرفته و فشار داده: «پسر که شاهد مشاجره و دعوی ما بود، وارد معرکه شد و گلولی عمویش را گرفت. من هم برای نجات پسرم چاقویی برداشتم و با آن سه ضربه به برادرم زدم. آن لحظه انگار صداهایی در سرم به من دستور می‌داد ضربه بزن و او را بکش؛ من هم برادرم را کشتم.»

می‌گفت مادرت را بزن!

مدت‌ها بود معتاد به گل شده بود و اعتیاد و بیکاری‌اش خانواده را عاصی کرده بود. پسر جوان قصدی برای ترک نداشت و اعتیادش به گل سرانجام از او قاتل ساخت. او پس از قتل مادرش، وقتی روبه‌روی بازپرس جنایی قرار گرفت درباره انگیزه‌اش گفت: آن روز گل کشیده بودم. مادرم مدام غم می‌زد که چرا سرکار نمی‌روی؟ چرا زندگی‌ات این‌طور شده؟ چرا به جایی نرسیدی؟ چرا و چرا و چرا.... همین‌طور می‌گفت و می‌گفت. راست می‌گفت. حق داشت.

من زندگی‌ام را خراب کرده بودم اما در آن لحظه حال خوبی نداشتم. تازه مواد کشیده بودم و دلم می‌خواست همه‌جا آرام باشد اما مادرم بی‌خیال نمی‌شد. نصیحت پشت نصیحت. همان لحظه صدایی در گوشم شنیدم. می‌گفت مادرت را بزن تا صدایش قطع شود. یک چاقوی تزئینی همراهم بودم که دو سال پیش آن را خریده بودم و اغلب همراهم بود. آن را برداشتم و چند ضربه به مادرم زدم. نمی‌فهمیدم چه می‌کنم. تحت تأثیر گل و توهومات بعد از آن بودم. وقتی مادرم خون‌آلود روی زمین افتاد، آن صدا هم قطع شد. بعد از آن تازه فهمیدم چه کرده‌ام.»

صدایی از درون سرم فرمان می‌داد

«من خواهرم را به قتل رساندم.» گفتن همین جمله کوتاه در تماس تلفنی با پلیس کافی بود تا گروهی از ماموران جنایی به محل قتل اعزام شوند. محل جنایت شهرستان نیریز و مقتول زن جوانی بود که

با ضربات متعدد چاقو به قتل رسیده بود. عامل جنایت کسی نبود جز برادر مقتول که در تماس با پلیس خبر جنایتش را اعلام کرده بود.

ماموران از همان ابتدا سراغ برادر مقتول رفتند و بازجویی را از او آغاز کردند. او گفت: «من و خواهرم مدت‌ها بود با هم درگیری داشتیم، اما چند روزی می‌شد که دیگر کاری به کار هم نداشتم و سرمان به زندگی خودمان گرم بود. چند روز پیش وقتی به خانه رفتم، متوجه شدم او در خانه نیست و نزدیکی صبح بود که به خانه برگشت. به دلیل جر و بحثی که چند شب پیش با خواهرم داشتم، هنوز از او عصبانی بودم و متأسفانه همان شب به من گیر داد. همین مساله باعث شد دوباره با هم مشاجره کنیم که وسط مشاجره ناگهان خواهرم به سمت من حمله‌ور شد. من هم که عصبانی بودم، او را به زمین کوبیدم. خواهرم فریاد کشید و سعی کرد خودش را نجات دهد. همان لحظه انگار کسی از درون سرم به من دستور داد خواهرم را بکشم. برای همین با چاقو به سمتش حمله کردم و چند ضربه به گردن و قفسه سینه‌اش زدم.»

قتل پسر بچه ۱۰ ساله با توهم یک صدا

شهریور ۹۴ بود که اهالی خیابان وحدت اسلامی تهران، هنگام گذر از کوچه مقدم با جسد غرق در خون پسر بچه ۱۰ ساله‌ای نزدیک یک آپارتمان روبه‌رو شدند. آنها زنگ در خانه را زدند تا خانواده پسر بچه را پیدا کنند که مشخص شد خانواده مقتول در همان ساختمان زندگی می‌کند. جسد پسر که سپهر نام داشت به پزشکی قانونی منتقل و تحقیقات از خانواده سپهر آغاز شد. آنها در تحقیقات به ماموران پلیس گفتند سپهر برای خرید نان و خوراکی به مغازه سرکوچه رفته بود اما به موقع به خانه برنگشت و پس از مدتی متوجه قتل او شدیم. سرانجام پس از گذشت ۳۰ ساعت از جنایت، ماموران موفق به دستگیری قاتل در چهارراه گلوبندک تهران شدند. پس از دستگیری، قاتل مدعی شد صدایی در سرش به او دستور می‌داد تا سپهر را به قتل برساند و برای همین پسرک را کشت.



بر اساس تحقیقات انجام شده و همچنین ادعای قاتل، به نظر می‌رسید او تعادل روحی و روانی ندارد و به همین دلیل به پزشکی قانونی فرستاده شد. دوبار کمیسیون پنج نفره پزشکی تشکیل شد که یک بار به سلامت عقلی و بار دوم حکم به دیوانگی قاتل دادند. به این ترتیب، بازپرس جنایی بر اساس نظریه پزشکی قانونی، قاتل را برای درمان به آسایشگاه روانی اعزام کرد.

